**مؤلفه­های اصلی انتظار**

 **«فطری بودن حقیقت انتظار»**

دکتر محمد مهدی اعتصامی[[1]](#footnote-1)

**چکیده:**

به نظر می­رسد که در میان مؤلفه­های اصلی انتظار ظهور امام عصر(عج) و حکومت جهانی مهدوی اساسی­ترین مؤلفه «فطری بودن حقیقت انتظار» است که در بیانات مقام معظم رهبری مدظله العالی جایگاهی ویژه یافته و بر آن تأکید فراوان شده است[[2]](#footnote-2). هر امر فطری از زمان خاص و مکان خاص و مسلک و نزاد خاص فراتر می­رود و مشمول نوع انسان در همهۀ زمان­ها و مکان­ها می­شود. همچنین فطری بودن یک امر، زوال و تغییر و نیز اختلاف و تخلف در آن امر را منتفی می­سازد. بر این مبنا، ظهور امام عصر «عجل الله تعالی فرجه» و حکومت جهانی آن حضرت مظهر و مرتبه­ای از همان غایت و مقصودی است که در فطرت آدمی و ساختار وجودی او تعبیه شده و انسان­ها به خاطر آن غایت خلق شده و ادامۀ حیات یافته­اند.

بر این اساس، فطری بودن انتظار ظهور نیز در امتداد فطری بودن یک انتظار برتر و فراگیرتر، یعنی انتظار برای رسیدن به غایت خلقت انسان است.

وجه دیگری از انتظار مهدوی، اجتماعی بودن آن است که برخاسته از غایت و هدف اجتماعی ظهور یعنی حکومت جهانی عادلانه است که این نیز ریشه در فطرت آدمی دارد. خصوصیت این انتظار، تاریخی بودن است، بدین معنا که جامعه بشری در انتظار آن است که در ظرف زندگی جمعی دنیایی خود، در آخرین مرحلۀ حیات اجتماعی در روی زمین به جامعه­ای توحیدی که یکی از مراتب غایت خلقت است، دست یابد.

در این مقاله سعی بر آن است که ارتباط میان غایه الغایات انسان و حقیقت عام انتظار تبیین شود و همچنین نشان داده شود که ظهور امام عصر «عجل الله تعالی فرجه» و حکومت جهانی آن حضرت در ظرف جامعۀ جهانی آخرالزمان، یکی از مراتب اصلی آن غایت مطلق است و انتظار ویژۀ این ظهور و این حکومت نیز امری فطری است و ریشه در خلقت انسان دارد.

**مفاهیم کلیدی:** فطرت ، غایت فطری ، دین فطری ، انتظار.

**مقدمه**

با تأمل در آموزه­های قرآنی و روایی می­توان به این نتیجه رسید که از منظر این آموزه­ها انتظار فرج و امید به برپایی یک حکومت عادلانۀ جهانی که تحقق­بخش آرمان­های نوع انسان باشد، صرفاً یک آموزۀ دینی و القاء از جانب یک دین یا آیین خاص نیست. بلکه یک خواست و تمایل واقعی در نهاد و فطرت ابناء بشر است. آنچه که اسلام و بخصوص شیعه را از دیگر مسلک­ها و مکاتب متمایز می­کند توجه خاص به این تمایل واقعی و درونی و قرار دادن آن در مرآ و منظر مردم و برنامه­ریزی برای حرکت دادن انسان­ها به سوی این آرمان مقدس است. رهبر معظم انقلاب اسلامی در این باره می­فرمایند:

"دل بنی­آدم به طور جبلّی متمایل به این آینده و منتظر یک چنین آینده­ای است. این حالت انتظار یک چنین چیزی است اگر مسخ نشود فطرت انسانی و زیرفشارها لگدمال نشود، همین است. دلها به طور طبیعی و فطری منتظر آن­چنان آینده­ای هستند و آن آینده پیش خواهد آمد. آن حکومت الهی به وجود خواهد آمد. آن قدرت متّکی بر عدل مطلق الهی پرچم خواهد افراشت و بشریت این را خواهد دید.[[3]](#footnote-3)(بیانات در سالروز نیمه شعبان، 06/10/1375)

ایشان در این سخنان انتظار را امری جبلّی و فطری می­شمارد که شیعه و غیرشیعه و مسلمانان و غیرمسلمان نمی­شناسد، بلکه مربوط به بنی­آدم و نوع انسانی است.

در جای دیگری ایشان می­فرمایند:

"بشریت با عطش تمام منتظر امام زمان «عجل­الله تعالی فرجه­الشریف» است و می­خواهد مهدی موعود بیاید و چشم­انتظار آن حضرت است...»( بیانات در سالروز ولادت امیرالمؤمنین، 07/10/1371)

در این بیان نیز تأکید ایشان بر یک نیاز و عطش بشری است، نه پیروان دین خاص؛ با اینکه انسان­های فراوانی، هم­اکنون هستند که نام امام زمان را هم نشنیده­اند و اطلاعی از مسألۀ غیبت امام عصر(عجل­الله تعالی فرجه) و ظهور بعد از غیبت آن حضرت ندارند، در عین حال ایشان معتقدند که بشریت در خود نیازی شدید به آمدن امام زمان(عجل­الله تعالی فرجه) احساس می­کند و منتظر اوست.

در بیان دیگری، رهبر معظم انقلاب بیان می­کنند که:

"این حقیقت عظیم، متعلق به یک ملت و یک زمان خاص نیست؛ بلکه متعلّق به بشریت است، این «میثاق الله الذی اخذه و وکّده» ( زیارت آل یاسین ) میثاق خدا با انسان است. «وعدالله الذی ضمنه» ( همان ) این وعده­ای است که خدا تحقق آن را ضمانت کرده است. همۀ انسان­های طول تاریخ، نسبت به این پدیدۀ عظیم و شگفت­آور، احساس نیاز معنوی و قلبی کرده­اند.»( بیانات در سالروز ولادت امیرالمؤمنین، 07/10/1371)

مجموع این بیانات و بیانات دیگری از ایشان که در اینجا نقل نشده، این پیام را دربر دارد که امر انتظار ظهور امام عصر «عجل­الله تعالی فرجه­الشریف» امری فطری است و مربوط به همۀ زمان­ها و مکان­هاست. البته همان­طور که بیان شد، این دیدگاه ریشه در قرآن کریم و سیرۀ معصومین «صلوات­الله علیهم اجمعین» دارد و برخی دیگر از بزرگان ما نیز بدان اشاره کرده­اند.( مجموعه بیانات مقام معظم رهبری درباره انتظار- دفتر نشر آثار)

در اینجا چند سؤال مطرح می­شود که تلاش می­کنیم در این مقاله به آنها بپردازیم و در ضمن تبیین موضوع، پاسخشان را ارائه کنیم. این سؤال­ها به قرار زیر است:

1. فطرت چیست و چگونه انتظار یک امر فطری است؟
2. آیا آن انتظار فطری همان انتظار ظهور حضرت مهدی است؟
3. اصولاً چگونه انتظار نسبت به یک امری در انسان شکل می­گیرد؟
4. آیا این انتظار فطری یک حقیقت فردی است یا اجتماعی؟

**ماهیت و چیستی فطرت**[[4]](#footnote-4)

انسان، علاوه بر وجوه مشترکی که با سایر موجودات، ازجمله نباتات و حیوانات دارد، وجوه خلقتی ویژه­ای نیز داراست که او را از سایر مخلوقات متمایز می­کند. این ساختار و وجه خلقتی ویژه، همان تقدیر ویژۀ الهی است که خداوند برای هر مخلوقی معین کرده و آن مخلوق را متناسب با همان ساختار ویژه هدایت می­فرماید.

**وان من شیء الاّ عندنا خزائنه و ما ننزّله الّا بقدر معلوم.(** حجر، 21)

و هیچ چیزی نیست مگر آنکه گنجینه­های آن نزد ماست.

**قال ربنا الذی اعطی کلَّ شیء خلقه ثم هدی (**طه، 50)

گفت پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی آفرینش آن را داد و سپس راه نمود.

**والذی قدّر فهدی (**اعلی، 3)

آن که اندازه کرد پس راه نمود.

لازم به ذکر است که اختصاص اصطلاح فطرت به انسان، بدان معنا نیست که سایر مخلوقات فطرت و خلقت ویژه ندارند ، بلکه از باب شیوع این اصطلاح دربارۀ انسان و توجه به فطرت انسانی و تمایز آن از سایر مخلوقات می­باشد؛ بخصوص که انسان از حیث یک موجود طبیعی بودن و حیوان بودن با سایر مخلوقات مشترک است.[[5]](#footnote-5)

بر اساس این ساختار ویژه (فطرت) انسان، در بدو تولد، موجودی نامتعین و لابشرط نسبت به هر غایت و هر هدفی نیست. او بالقوه و به تعبیر حکما، به صورت یک امکان استعدادی، همۀ کمالات هستی را که یک مخلوق و یک موجود ممکن­الوجود می­تواند واجد شود، درون خود دارد. نسبت انسان با کمالات مفطور در فطرت وی، نه مانند نسبت یک برگ کاغذ سفید با انواع نوشته­ها، بلکه مانند نسبت یک هستۀ خرما با درخت خرماست. همان­طور که در جبلّت هستۀ خرما، درخت خرما شدن حک شده است، نه درخت پرتقال و سیب و هر درخت دیگر، در جبلّت کودک تازه متولد شده نیز استعداد عالم شدن، عادل شدن، شجاع شدن و سایر کمالات ممکن برای او مُهر شده است. و همان­طور که اگر به هستۀ خرما و یا نهال کوچک آن رسیدگی نشود و به­درستی مورد محافظت و تربیت قرار نگیرد، آن هستۀ خرما یا نهال کوچک ضایع می­شود، کودک انسان نیز اگر به­درستی تربیت نشود استعدادهای فطری او رشد نمی­کند و فرد به فساد و تباهی سوق پیدا می­کند و به موجودی جاهل، ترسو، ظالم و مانند آن مبدّل می­شود. اما این تباهی (جاهل ، ترسو و مانند اینها شدن) به این معنا نیست که انسان استعدادشان را دارد.

**نگاه دقیق­تر به غایت فطری انسان**

از آنجا که «انتظار فطری» با «غایت فطری» ارتباط وثیق دارد، ضروری است نگاه دقیق­تری به غایت فطری انسان که نوع انسانی برای آن آفریده شده و این سامان و تقدیر ویژه را یافته است، بیندازیم. خداوند، در قرآن کریم با تعابیر مختلفی هدف خلقت نوع انسان را مشخص فرموده است. به طور مثال، در آیۀ شریفۀ 30 بقره چنین می­خوانیم:

**«و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة» ( بقره ، 30)**

**وآنگاه که پروردگارت فرشتگان را گفت : من در زمین جانشینی خواهم آفرید...**

خداوند در این آیۀ شریفه هدف از خلقت انسان را «خلیفة اللهی» تعیین فرموده است. روشن است که هر انسانی که روی زمین است، حائز چنین مقامی نیست. بلکه برخی از انسانها توانسته­اند به مقام خلیفةاللهی نائل شوند. این امر نشان می­دهد که خلیفةاللهی یک حقیقت بالفعل در انسان نیست. بلکه به صورت یک استعداد فطری و به صورت بالقوه در ساختار وجودی او تعبیه و انسان استعداد رسیدن به این مرتبه را دارد. و چنین استعدادی در سایر مخلوقات قرار داده نشده و آنها نمی­توانند به چنین مقامی دست یابند.

اگر این غایت به صورت یک استعداد در ساختار وجود انسان جایگاهی نمی­داشت، وصول به این مقام میسّر نمی­شد.

این مقام خلیفةاللهی، البته امری ذومراتب است و شدّت و ضعف دارد. یعنی متناسب با سعی و کوشش هر انسان و سایر عوامل دخیل در تربیت وی، مراتبی از خلافت الهی را به­دست می­آورد. امّا بیان اطلاقی قرآن کریم (انیجاعلٌ فی الارض خلیفة) بیانگر آن است که همۀ مراتب استخلاف، در همۀ وجوه آن برای نوع انسان میسّر و مقدور است و حتماً افرادی از این نوع به کسب همۀ مراتب نائل خواهند آمد.

جای این پرسش هست که: مقام خلیفةاللهی چگونه مقامی است؟ و اصولاً جانشینی خداوند چگونه مقدور بشر می­شود؟

در پاسخ می­گوییم: خلیفۀ هر کس در اوصاف و افعال مظهر تام و تمام مستخلف­عنه است. خلیفۀ یک معلم، معلم دیگری است که متعلّمان و شاگردان، وقتی تدریس او را مشاهده می­کنند، او را نسخۀ دوم معلم اوّل بیایند. جانشین یک سردار رشید، سردار دیگری است که رشادتهایش خاطرۀ رشادتهای سردار قبل را در خاطره­ها زنده گرداند.

بنابراین، خلیفۀ خداوند، مظهر علم، قدرت، جمال و جلال الهی است. او مظهر اسمای حسنای خداوند است و جمال و زیبایی خداوند در او تجلی کرده و از همۀ امور زشتی که از ساحت خداوند به­دور است، دوری گزیده است.

هر انسانی که به حقیقت مقام خلیفةاللهی واقف شود و بدان معرفت حاصل کند، حتماً خود را طالب و مشتاق چنین مقامی می­یابد و در صورت دستیابی به آن یک رضایت و آرامش بی­بدیل وجودش را فراخواهد گرفت. از این مقام رفیع که غایت قصوای انسانی است، در ادعیه و روایات با تعابیر دیگری چون مقام قرب، لقاءالله و مقام وصول نیز یاد شده است. بنابراین مقام خلافت الهی، دستیابی به مراتبی از لقاء و وصول و قرب خداوندی است که همه کمالات را در زیباترین وجه داراست و هر انسانی با زبان حال و تکوین و بسیاری از انسانها با زبان قال و معرفت در طلب او هستند. این مقام، همان مقامی است که در لسان روایات از آن به «توحید» یاد شده است.

امام صادق(ع) در پاسخ کسی که از آیۀ شریفۀ **«**فطرة الله التی فطرالناس جمیعاً»روم، 30) می­پرسید، فرمود:

«فطرهم علی التوحید»(. کلینی، الکافی، چاپ اسلامیه، ج 2، ص 12.)

امام رضا(ع) از پدر بزرگوار و جد ­­­­گرامیش از امام باقر (ع) روایت کرده که ذیل همین آیه شریفه فرمود :

 «آن فطرت عبارت است از لا اله الّا الله محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین ولی الله».(قمی، تفسیر، ج 2، ص 155)

در این حدیث شریف، علاوه بر فطری بودن مقام توحید به فطری بودن مقام ولایت نیز اشاره شده است. مقصود از توحید، صرفاً یک شناخت حصولی و معرفت دورادور نسبت به خداوند و تصدیق وحدانیت او نیست، که این معرفت، ابتدایی­ترین مرتبۀ توحید است. حقیقت توحید، رسیدن به مقام و مرتبۀ وجودی و فراغت از هرگونه کثرت و شرک است به گونه­ای که وجود موحّد صرفاً تجلی­بخش اسماء الهی باشد و آیه­ای باشد که فقط خدا را نشان دهد و به تعبیر استاد شهید مطهری، «برای او یگانه باشد». ( مجموعه آثار، ج 2، ص104 )

پس، انسانی که به مقام خلیفةاللهی نائل آمده، کسی است که:

از حیث معرفت و نظر، موحّد است.

از حیث قلب و دلبستگی قلبی موحّد است.

از حیث عمل و ظهور عملی نیز موحّد است.

او هویتی یگانه، برای خدا دارد.

**کشش و کوشش**

از آنجا که خلیفةاللهی و رسیدن به کمال مطلق و مراتب عالی توحید به نحو بالقوه در انسان مفطور است، نیازمند حرکتی در انسان است که این امر بالقوه را به صورت بالفعل درآورد و وجود انسان را آراسته به حقیقت توحید نماید. خداوند، فرایند عمل و حرکت انسان را به دو امر مهم گره زده است:

«معرفت» و «محبت». انسان، برای اینکه به سوی مطلوب­های خود حرکت کند، در قدم اوّل باید آن مطلوب را شناسایی کند و به مطلوبیت آن پی ببرد، آنگاه، در قدم دوم، نسبت به آن مطلوب علاقه و دل­بستگی و حبّ پیدا کند و به دنبال آن، شوق و اشتیاق رسیدن به مطلوب در وجودش شکل بگیرد. وقتی چنین شد، انسان اراده می­کند و رفتارهایی از خود بروز می­دهد که آن مطلوب را به­دست آورد. این فرایند، هم در مطلوب­ها و کمالات مادی انسان صادق است و هم در کمالات و مطلوب­های فطری و الهی.

علاوه بر این، انسان در همان موقع که مطلوب خود را شناخت و نسبت به آن، حب و دل­بستگی یافت، از امر مقابل و متضاد با آن و هر چیزی که مانع رسیدن وی به مطلوب و محبوب خود باشد، حالت انزجار و تنفر پیدا می­کند و این نیز یک امر فطری است که به تبع فطرت کمال­جویی در انسان هست.[[6]](#footnote-6)

مثال ابتدایی برای این کشش و کوشش و تنفر از امر مقابل، علاقۀ انسان به غذای لذیذ است. این مطلوبیت و محبوبیت با یکی­دو بار استفاده از غذای لذیذ. بنابراین، اصولاً حرکت انسان بر اساس حب و بغض است، حب به آنچه کمال وی شمرده می­شود و بغض از آنچه متنافر با کمال و مانع رسیدن به آن است.[[7]](#footnote-7)

**فطری بودن دین**

بر مبنای آنچه آمد، فطری بودن دین به این معناست که معارف نظری و عملی دین با ساختار وجودی انسان در همۀ ابعاد هماهنگ و سازگار است و عمل به برنامه­های آن، انسان را به مقصود و غایت فطریش می­رساند. از این رو خدای متعال در قرآن کریم می­فرماید:

**فاقم وجهک للدین حنیفاً فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدّین القیّم و لکنّ اکثر النّاس لا یعلمون. (** روم، 30 )

پس روی خویش را به سوی دین یکتاپرستی فرا دار ، در حالی که از همه کیشها روی برتافته و حق گرای باشی ، به همان فطرتی که خدا مردم را بر آن آفریده است.

پیروی از دین الهی سبب می­شود که گام به گام و به­تدریج محبّت و دل­بستگی به کمال مطلق و تجلیّات جمال و جلالش و نفرت و انزجار از زشتی­ها در قلب انسان خانه کند و شوق دیدار او و جلوه­های جمال و جلال او در انسان پدید می­آید و حرکت به سوی آنها را آغاز نماید.

از این منظر است که پیامبر اکرم(ص) فرمود:

**هل الدین الّا الحبّ فی الله والبغض فی الله[[8]](#footnote-8)**

**آیا دین چیزی جز حب در راه خدا و بغض در داه خداست ؟**

**ورود به مرحله انتظار**

در فاصلۀ میان کشش و کوشش از یک طرف و دست­یابی به محبوب و مطلوب، از طرف دیگر حالتی به نام «انتظار» رخ می­نماید. به عبارت دیگر، آن­گاه که مطلوب برای طالب مشخص می­شود و کشش و جاذبه­ای از سوی مطلوب به طالب رخ می­نماید و حبّ و عشق به مطلوب در قلب طالب خانه می­کند و دل قرارگاه دوست می­شود، شوقی از جانب محبّ به سوی محبوب روان می­گردد و جدّ و جهدی در جوانح و جوارح، از عزم و تصمیم و اراده گرفته تا قدم­های استوار در میدان مبارزۀ درون و بیرون، شکل می­گیرد. در همین حال، ندایی از درون راهرو مصمم را به پایداری و استقامت فرامی­خواند و بشارت و وعدۀ وصول را پیوسته به او القا می­کند.

**ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الاّ تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون.(** فصلت، 30 )

همانا کسانی که گفتند پروردگار ما خدای یکتاستآنگاه پایداری نمودند ، فرشتگان بر آنان فرود می­آیند و می­گویند مترسید و اندوه مدارید و شما را مژده باد به آن بهشتی که نوید داده می­شدید.

قدم گذاشتن در راه وصال و طی طریق کمال، از آنجا که با موانع و مشکلات همراه است و از آنجا که نیازمند مبارزه با نفس امارۀ درون و شیطان و شیطان­صفتان بیرون است، هم نیازمند پایداری و استقامت و هم نیازمند امید و شوق به وصال است. به همین جهت خدای تبارک و تعالی، در عین حال که انسانها را دعوت به وصال خود می­کند، سختی­های راه را هم نشان می­دهد و در همان حال، شوق و امید را زنده نگه می­دارد و کاروان مؤمنان را به پیش می­برد.

**فلااقتحم العقبة و ما ادریک مالعقبة فکّ رقبة او اطعام فی یوم ذی مصغبة یتیماً ذا مقربة او مسکیناً ذا متربه. ثمّ کان من الذین آمنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمة، اولئک اصحاب المیمنة**( بلد، 11 تا 18)

پس به آن گردنه دشوار در نیامد . و تو چه دانی که آن گردنه چیست ؟ آزاد کردن گردنی، یا طعام دادن در روز گرسنگی به یتیمی خویشاوند ،یا به بینوایی خاکنشین ، وانگهی از کسانی نباشد که ایمان آورده­اند و یکدیگر را به شکیبایی اندرز می­دهندو به مهربانی و بخشایش سفارش می­کنند.آنان خجستگان و سعادتمندانند.

در این مسیر پرفراز و نشیب که به انواع ابتلائات و امتحانات ممزوج است، با تکیه بر بشارت الهی و امداد حق­تعالی، چراغی در قلب راهرو راه خداوند و مجاهد فی سبیل­الله روشن می­شود که او را مصمم­تر و ثابت­قدم­تر می­کند و نشاط برای رفتن را افزایش می­دهد. این چراغ فروزان، «انتظار» است. بر این مبنا، «انسان منتظر» همان مؤمن مجاهد و سالک با استقامتی است که در طول مسیر، چشم به انتهای راه دوخته و از آن چشم برنمی­دارد. او محبوب خود را در آن انتهای مسیر مشاهده می­کند که او را به سوی خود فرامی­خواند و انوار جذب­کننده­اش را به مدد او می­رساند. نیز منتظر است که سالک راه خودش را به او برساند و در کنار او آرام و قرار گیرد.[[9]](#footnote-9)

**یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنّتی**.( فجر، 27 تا 30)

ای جان به اطمینان رسیده به سوی پروردگارت باز گرد ، تو از او خشنود و او از تو خشنود پس در میان بندگان ویژه من در آی و در بهشت ویزه من در آی .

بنابراین تبیین، بنیادی­ترین «انتظار»، آن انتظاری است که در مسیر حرکت به سوی غایت قصوی و مقصد نهایی، یعنی لقاءالله و وصول به حضرت حق رخ می­دهد و عارفان بالله و سالکان راه حق و در رأس آنان رسول گرامی اسلام(صلی­الله علیه و آله) و امیر مؤمنان(علیه­السلام) در مناجات­ها و راز و نیاز با معبود، این چشم­انتظاری رانشان داده­اند. امیرالمؤمنین در بخشی از دعای کمیل به خداوند عرض می­کند:

قوّ علی خدمتک جوارحي واشدد علی العزیمة جوانحي و هب لي الجدّ فی خشیتک والدوام فی الاتصال بخدمتک حتی اَسرح الیک فی میادین السابقین و اُسرع الیک فی البارزین واشتاق الی قربک فی المشتاقین وادنو منک دنوّ المخلصین و أخافک مخافة الموقنین واجتمع في جوارک مع المؤمنین.

شِکوه از فراق و شوق دیدار که «مهجوری و مشتاقی» را رقم می­زند و انتظار دیدار را قوی­تر می­کند، فرهنگ عرفانی و ادبی مسلمانان غنای ویژه بخشیده و در تاریخ بشر بی­نظیر کرده است. حافظ می­سراید که:

|  |  |
| --- | --- |
| کو پیک صبح تا گله­های شب فراق | با آن خجسته طالع فرخنده پی کنم |
| از نامۀ سیاه نترسم که روز حشر | با فیض لطف او صد از این نامه طی کنم |
| این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست | روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم |

و نیز می­سراید که:

|  |  |
| --- | --- |
| گر باد فتنه هردو جهان را به هم زند |  ما و چراغ چشم و ره انتظار دوست |
| کَحل الجواهری به من آر ای نسیم صبح | زان خاک نیکبخت که شد رهگذار دوست |
| مائیم و آستانۀ عشق و سر نیاز | تا خواب خوش که را بَرَد اندر کنار دوست[[10]](#footnote-10) |

**مراتب انتظار**

انسان، در عین آنکه وجودی واحد و یگانه دارد، امّا همین وجود واحد، دارای ابعاد گوناگون و مراتب متفاوتی است. بر همین اساس مراتبی از غایات و کمالات نیز پیش روی او قرار دارد که همه آنها مطلوب و مقصود انسان هستند و نمی­توان هیچ­کدام را نادیده گرفت و معطل گذاشت. علاوه بر غایات و کمالات مادی که نازل­ترین غایات انسان هستند (ازجمله رشد بدنی که لازمۀ زیست انسان در دنیاست)، غایات فطری و الهی نیز مراتب دارند که عالی­ترین مرتبۀ آن قرب و وصول به خداست.

این مراتب غایت در انسان، متناظر با مراتب وجود و کمالات وجود است. در یک مرتبه­بندی اولیّه، وجود و هستی شامل دو مرتبه است: مرتبۀ اوّل، وجود مطلق است که واجب­الوجود و خالق ممکنات و مستجمع جمیع کمالات و صاحب همۀ اسماء حسنی است.

مرتبه دوم، ظهور و تجلّی این وجود مطلق است که از اوّلین و کامل­ترین ظهور و تجلی تا آخرین و نازل­ترین آن را در بر می­گیرد.[[11]](#footnote-11) این سلسلۀ ظهور و تجلی، که طبق قاعدۀ «الاشرف فالاشرف»، از عالی­ترین ظهور و تجلی که حقیقت محمدیه(صلی­الله علیه و آله) و اوصیاء عظام آن حضرت صلوات­الله علیهم هستند،آغاز می­شود و در نازل­ترین مرتبۀ خود در عالم طبیعت خاتمه می­یابد.

گرایش انسان به کمال مطلق، گرایش به هر کمال مادون آن را نیز به­تبع، به ارمغان می­آورد. در نتیجه، انسان خواهان همۀ کمالات طبیعی برای بُعد طبیعی و همۀ کمالات معنوی برای بُعد فطری و روحی خود خواهان است و آنها را غایت مطلوب خود می­یابد.

البته عقل انسان به انسان پیام را می­دهد که در صورت بروز تعارض میان کمالات، کمال اشرف را بر کمال مادون ترجیح دهد و آن را مقدم بدارد و انسانها به طور طبیعی و فطری این قاعده را در زندگی روزانۀ خود مراعات می­کنند و می­کوشند افضل را بر فاضل ترجیح دهند.

بنابراین، انسان نه­تنها حب به کمال مطلق را در خود می­یابد و او را طلب می­کند، بلکه حب به هر درجۀ دیگری از کمال را نیز واجد است و در پی رسیدن و وصول به آن است. در نتیجه شوق دستیابی به آن و «انتظار» رسیدن به آن را نیز دارد.

**انتظار دیدار خاتم­الانبیاء تا خاتم­الاوصیاء**

بر اساس مستندات نقلی، شهودی و عقلی، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت فاطمه زهرا(سلام­الله علیها) و ائمۀ اطهار (صلوات­الله علیهم) اولین ظهور و تجلّی و مخلوق خداوند ولذا کامل­ترین و زیباترین جلوۀ او در نظام هستی می­باشند. و به یمن وجود آنان سایر مخلوقات آفریده شده­اند. این بزرگواران مظهر کامل اسمای الهی و واسطۀ فیض خداوند به سایر مخلوقات هستند.[[12]](#footnote-12)

از این رو هر کس به شخصیت و سیره و شأن و منزلت این بزرگواران معرفت پیدا کند، آن محبّت فطری و درونی که نسبت به حقیقت کمال دارد، تبدیل به یک محبّت آگاهانه نسبت به این مصادیق عینی کمال می­شود و شوقی و حرکتی برای دیدار و در نتیجه، «انتظار»ی برای رسیدن را در دل مشاهده می­کند.

داستان اویس قرن و حکایت بیقراری وی برای دیدار رسول خدا(صلی­الله علیه و آله) نمونه­ای از این معرفت و محبت و شوق و انتظار به اولیای الهی است. عشق و محبت به اولیای الهی، اگر از روی معرفت و شناخت باشد، نه­تنها مانع و رادع محبت و عشق به خداوند نیست، بلکه ظهور و تجلی همان عشق در مراتب فعل الهی و مظاهر اوست و هرکس که طالب خداوند و محبّ اوست، به طور فطری طالب محبّان و محبوبان او، بخصوص برترین محب و محبوب نیز هست و البته همواره باید مراقب باشد که در این طلب از مسیر توحید تجاوز ننماید و عشق به مظاهر رقیب عشق الهی نگردد.

اللهم ارزقنی حبّک و حبّ من یحبّک و حبّ کل عمل یوصلنی الی قربک و ان تعجلک احبّ الیّ مما سواک و ان تجعل حبّی ایاک قائداً الی رضوانک و شوقی الیک ذائداً عن عصیانک.[[13]](#footnote-13)

توجه داریم که منظور از دیدار اولیای الهی، یک دیدار فیزیکی نیست، بلکه مرتبه­ای از شهود و حضور است که فرد مشتاق و منتظر، در سلوک به سوی دوست و تقرّب به وی بدان دست می­یابد، یعنی از همان سنخ دیدار خداوند است. بسیاری از افراد بوده­اند که به لحاظ فیزیکی پیامبر خدا(صلی­الله علیه و آله) را ملاقات کرده و با وی زیسته­اند اما به دیدار نائل نشده­اند و برخی از ساکنان شهرهای مکه و مدینه در عین رؤیت پیامبر، نه­تنها به دیدار حقیقی نائل نشدند، بلکه در دورترین فاصلۀ وجودی نسبت به رسول خدا(صلی­الله علیه و آله) قرار گرفتند.

**چشم­انتظاری برای امام عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف)**

بر اساس این تبیین، انتظار ظهور و رؤیت امام عصر(عجل­الله تعالی فرجه)، یک حقیقت فطری است که در قلب هر انسانی که فطرت خود را مسخ نکرده باشد وجود دارد. البته ممکن است که این انسان فطری، با مصداق و مشخصات امام عصر(عجل­الله تعالی فرجه) آشنا نباشد و نداند که ایشان فرزند امام عسکری(علیه­السلام) و از نوادگان رسول خداست، امّا عشق به انسانی به آن تراز و ویژگی­ها در دلش هست.

از این منظر فطری، رؤیت حقیقت وجودی امام عصر(عجل­الله تعالی فرجه) خودش مقصد اوّلی و حقیقی است و رؤیت آثار وجودی ایشان، ازجمله «عدالت جهانی» که آن هم یک مطلوب فطری است، از غایات بالتّبع و از فواید وجودی ایشان است. این عبارت مشهور که «جهان در انتظار عدالت و عدالت در انتظار مهدی(عجل­الله تعالی فرجه) ، تفسیر درستش این می­تواند باشد که عدالت از رشحات و جلوات و آثار وجود ایشان است.

آری، همان­طور که ما غالباً خدا را برای مطلوب­ها و خواستهای خودمان و رسیدن به نعمت­های دنیوی و اخروی می­خوانیم و می­پرستیم، ممکن است در چشم­انتظاری امام عصر نیز ترتیب و تقدم و تأخر غایات را رعایت نکنیم و بیشتر به ثمرات وجودی آن حضرت از قبیل امنیت، عدالت، آبادانی و گشایش در رزق چشم دوخته باشیم. اما محبّان خاص و بامعرفت آن حضرت ترتیب اولویّت­ها را مراعات می­کنند و در نتیجه، رؤیت امام و درک و بهره­مندی از وجود ایشان را، نه صرفاً برای هنگام ظهور، بلکه برای همان ایّام غیبت نیز طلب می­کنند و در صورت کسب لیاقت، به این طلب خود نائل می­شوند.

**فطری بودن بُعد اجتماعی انتظار**

آنچه تاکنون توضیح داده شد، وجه فردی انتظار و مبانی و مقدمات فطری آن از قبیل غایت و کمال انسان، محبت به غایت و کمال و شوق و حرکت به سوی کمال بود. در این قسمت وارد بُعد اجتماعی انتظار می­شویم و فطری بودن آن را تحت چند عنوان تبیین می­کنیم و از دو منظر، این بُعد از انتظار را توضیح می­دهیم: یکی از منظر حضور فرد در جامعه، یعنی توجه هر فرد انسانی به اهداف و غایات اجتماعی انسان و انتظار تحقق آن اهداف، مانند تحقق عدالت در جامعه. دیگری از منظر توجه جمع و خود اجتماع بماهو اجتماع به انتظار که می­توان آن را «انتظار اجتماعی» نامید. تفاوت این­دو مانند تفاوت «عدالت در جامعه» و «عدالت اجتماعی» است که در جای خود توضیح داده شده است.

**فطرت اجتماع­گرای انسان**

اغلب متفکران مسلمان بر این عقیده­اند که گرایش انسان به جامعه یک گرایش فطری است و خلقت ویژه انسان­ها به گونه­ای است که او را به سوی تشکیل جامعه و همکاری با دیگران سوق می­دهد. البته این متفکران تبیین­های متفاوتی از فطری بودن این گرایش ارائه می­دهند. برخی از این تبیین­ها شبیه تبیین ارسطوست که انسان را مدنی بالطبع می­داند و معتقد است که طبیعت انسان به طور جبر او را به سوی زندگی جمع سوق می­دهد، همان­طور که طبیعت حیوانهایی مانند زنبور، آن­ها را به زندگی اجتماعی می­کشاند.

برخی دیگر از تبیین­ها، در عین قبول فطری بودن اجتماع، انتخاب آگاهانه انسان را هم در آن دخالت می­دهند. در این تبیین، سخن در این نیست که انسان خود به خود به سوی همنوع خود می­رود و با او انس می­گیرد. بلکه سخن در این است که خلقت ویژۀ انسان و ساختار وجودی او به گونه­ای است که نیاز به همنوع و بودن با او را آگاهانه و از سر نیاز انتخاب می­کند.

به طور مثال، انسان به صورت زوج آفریده شده و بعضی نیازهای مرد توسط زن رفع می­شود و بالعکس. همچنین انسان، قدرت نطق و سخن گفتن دارد. این استعداد فطری به او امکان می­دهد که اندیشه­ها و افکار خود را به دیگران منتقل کند و یک ارتباط قوی با دیگران برقرار نماید. همچنین، نیازهای مربوط به زیست طبیعی انسان، از قبیل نیاز به امنیت، نیاز به غذا و پوشاک و مسکن، در همکاری و مشارکت با یکدیگر قابل رفع است.[[14]](#footnote-14)

از اینها مهم­تر، فطری بودن اجتماع به این معنا نیز هست که کمالات فطری انسان، از قبیل ملکۀ عدل، ملکۀ شجاعت، ملکۀ عفت، ملکه حلم و صبر در ظرف اجتماع به فعلیت می­رسند و اگر انسان از جامعه گوشه­گیری نماید، امکان و فرصتی به­دست نمی­آورد که این ملکات را کسب نماید. بنابراین، خانواده و جامعه بستر شکوفایی استعدادهای فطری است و لازمۀ هر دین مبتنی بر فطرت، توجه به این بعد از حیات انسان است. دینی که برای حیات اجتماعی انسان برنامه­ای نداشته باشد، اصولاً نمی­تواند برنامه­ای ارائه دهد که منجر به شکوفایی فطرت شود و نمی­تواند رسیدن انسان به سعادت و کمال را تضمین نماید.

 **حقیقت اجتماع انسانی و غایات فطری آن**

جامعه، در فرهنگ قرآنی و روایی صرفاً اجتماعی از افراد تلقی نمی­شود که گاه جمع و گاه پراکنده می­شوند. بلکه جامعه دارای هویتی فراتر از جمع ریاضی افراد است ولذا دارای سنت­ها و قوانین تکوینی ویژۀ خود می­باشد. از این هویت فراتر از فرد، گاه به «روح جمعی» و گاه به «اصالت داشتن جامعه»[[15]](#footnote-15) تعبیر می­شود. هرکدام از این تعابیر را که بپذیریم، از آن تفکر دربارۀ جامعه که آن را صرفاً یک اجتماع اعتباری و بدون هویت می­شناسد، فراتر می­رویم و به­تبع آن، می­توانیم برای جامعه قانون­مندی و سنت و حیات و ممات و مسئولیت و اعتلاء و انحطاط قائل شویم. از همین رو است که قرآن کریم از داشتن «اجل» و «کتاب» و نظایر آنها برای جامعه و امت خبر می­دهد و می­فرماید:

**«ولکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة و لا یستقدمون** (اعراف، 34)

و هر امتی را مدتی است . پس چون مدتشان سر آید ، نه ساعتی توانند کرد و نه پیشی گیرند .

و می­فرماید:

**«و تری کل امه جاثیه کلُّ امة تدعی الی کتابها»** (جاثیه ، 28 )

و هر امتی را به زانو در آمده بینی ، هر امتی را به نامه­اش فرا خوانند...

شهید مطهری می­فرماید:

«قرآن کریم تصریح می­کند که امت­ها و جامعه­ها از آن جهت که امت و جامعه­اند (نه صرفاً افراد جامعه­ها)، سنت­ها و قانون­ها و اعتلاها و انحطاط­ها، بر طبق آن سنت­ها و قانون­ها دارند. سرنوشت مشترک داشتن به معنی سنت داشتن جامعه است». ( مجموعه آثار، ج 2، ص 345)

ایشان سپس آیات 4 تا 8 سورۀ اسراء را به عنوان شاهد ذکر می­کند. در این آیات از فساد و سرکشی­های قوم بنی­اسرائیل و سنت­های الهی در برابر اعمال آنها خبر می­دهد.

همان­طور که جامعه دارای قوانین و سنت­ها و حیات و مرگ است، غایت و کمال مطلوب نیز دارد و جوامع، در صورتی می­توانند به کمال مطلوب خود نائل شوند، که قوانین و سنت­های الهی حاکم بر جوامع را رعایت کنند و در چهارچوب آن حرکت نمایند. اسلام که دین الهی مبتنی فطرت است، همان­طور که برنامه­ای برای رسیدن فردفرد انسانها به کمال و سعادت است، برنامه­ای برای سعادت جامعه نیز دارد و به همین جهت دین اسلام یک دین اجتماعی است و ارکان برنامه­های آن با توجه به هویت اجتماعی انسان تنظیم شده است.

**تناظر میان غایات فرد و جامعه**

از آنجا که جامعه، تشکل خاص آحاد و افراد انسانی است و اصولاً جوامع، برای رفع نیازهای فردی شکل می­گیرند، غایات جامعه، مشابه با همان غایت فردی است. بدین معنا که گویا جامعه یک انسان الکل است که همان جهازات و اعضای فرد انسانی را در کلّیّت خود دارد. مثلاً اگر در فرد انسانی قوۀ عقل و نیز قوای شهوت و غضب هست، روح جمعی انسانها، یعنی جامعه نیز دارای این قواست. و همان­طور که در فرد انسانی باید قوۀ عقل به حاکمیت برسد و کنترل قوای شهوت و غضب را برعهده بگیرد، در جامعه نیز نهادهایی که قوّۀ عاقلۀ جامعه شمرده می­شوند باید راهبری نهادهایی را که به امور شهویه و غضبیه می­پردازند، در دست داشته باشند تا جامعه به سمت عدالت پیش برود.

علامه طباطبایی در جلد اول المیزان در تناظر میان غایت فرد و غایت جامعه بحثی دارند که خلاصۀ آن چنین است: همان­طور که طبیعت نوعی انسان، با ویژگی­ها و تقدیراتی که خداوند در این نوع تعبیه کرده، فردفرد انسانی را تکویناً به سوی غایت و مقصود خود فرامی­خواند و گرایش به آن غایت را در خلقت وی به ودیعه نهاده است، جامعۀ انسانی را نیز به سوی غایت و مقصود خود پیش می­برد. همان­طور که در میان انسانها، بسیاری از آنها گام در مسیر رسیدن به غایت برمی­دارند، و درجاتی از کمال را طی می­کنند، اجتماع انسانی نیز با همۀ فراز و نشیبش و اعتلا و انحطاطش، بالاخره در مسیر کمال خود پیش خواهد رفت و به درجاتی از کمال نائل خواهد شد و همان­طور که در میان افرادِ حرکت­کننده به سوی کمال، برخی از آنها به فتح قله نائل خواهند آمد و به مراتب عالی وصول و قرب الی­الله خواهند رسید، جامعۀ انسانی نیز به مرتبۀ عالی غایت خود به دست خواهد آورد.

همچنین همان­طور که شخصیت یک انسان متکامل و در مسیر کمال بر چهار فضیلت بنیادی «عفت»، «شجاعت»، «حکمت» و «عدالت» که نتیجه و برآیند سه فضیلت اول می­باشد، استوار است، یک جامعۀ متکامل نیز جامعه­ای است که مراتبی از این چهار فضیلت را کسب کرده باشد؛ یعنی روح جمعی این جامعه و ساختار اجتماعی و تمدنی آن، تجلّی این چهار فضیلت باشد.[[16]](#footnote-16)

به طور مثال، توزیع و تقسیم ثروت و امکانات، وقتی در جامعه­ به شکل عادلانه درخواهد آمد که حکمت و عفت و شجاعت به فرهنگ عمومی جامعه تبدیل شود و افراط و تفریط در قوای انسان از بین رفته باشد. این مهم نیز آنگاه قابل تحقق است که هم نهادهای اجتماعی جامعه و هم افراد، از حیث نقش اجتماعی که بر عهده دارند (نقش­هایی مانند ریاست حکومت، وزارت، اصناف و...) به درجاتی از حکمت رسیده باشند و قدرت کنترل شهوت و غضب را به­دست آورده باشند. وجود فاصله و شکاف میان فقیر و غنی در یک جامعه نشانۀ خروج از این قاعدۀ فطری است.

آیات و روایات ما تصریح بر این دارند که عدالت فردی که نتیجۀ هدایت و کنترل شهوت و غضب است، وقتی میسر است که عقل و حکمت که ثمرۀ تعقل­ورزی است، بر انسان حکومت کند. لذا عدالت یکی از نشانه­های حکمت و خردورزی شمرده شده است.

از امیرالمؤمنین(علیه­السلام) درخواست شد که عاقل را توصیف کند؛ ایشان فرمودند:

«عاقل کسی است که اشیاء را در مواضع خودشان قرار می­دهد»[[17]](#footnote-17)

 این، همان توصیفی است که ایشان در جای دیگر دربارۀ عدل و عادل فرموده­اند.

همچنین عدالت اجتماعی نیز وقتی برقرار می­شود که عقلانیت و حکمت به روح جمعی جامعه تبدیل شود و انسانها به مراتبی از کنترل نفس و تسلط بر شهوت و غضب دست یافته باشند. قانون اجتماعی عادلانۀ دین یک پایه از پایه­های برقراری عدل است. فرهنگ و روح حاکم بر جامعه نیز باید میل و گرایش و حبّ به عدل داشته باشد و شرط اصلی این میل و گرایش، توانایی در کنترل شهوت و غضب است.

**عدالت غایت فطری جامعۀ توحیدی**

بر اساس آنچه تاکنون بیان شد، «عدالت» یکی از اسماء است که تجلّی آن در جهان خلقت[[18]](#footnote-18) سبب شده که هر چیزی در موضع و جای خود قرار بگیرد و هر ذی­حقی به حق خود برسد و حق کسی ضایع نگردد.[[19]](#footnote-19) بنابراین، عدالت، بنیان و اساس نظام عالم تکوین است.[[20]](#footnote-20)

از آنجا که عدالت یک حقیقت کمالی و از اسماء الهی است، مطلوب و غایت فطری انسان، هم در شخصیت فردی وی[[21]](#footnote-21) و هم در نظام اجتماعی شمرده می­شود. لذا هم فرد انسانی به عدالت گرایش دارد و هم روح جمعی جامعه.

از همین رو دین الهی نیز که مبتنی بر فطرت است، یکی از اهداف اصلی آن تحقق عدالت اجتماعی است[[22]](#footnote-22) و روح عدالت تمام احکام آن ساری و جاری است.[[23]](#footnote-23)

این غایت نیز، در سلسله غایات نوع انسان قرار دارد و یکی از مراتب آن به­شمار می­آید. زیرا عدالت اجتماعی مانند عدالت در فرد، ظهور و تجلّی اسم عادل خداوند است که غایة الغایات انسان می­باشد.

پس انسان به طور فطری حبّ به عدالت اجتماعی دارد و اگر این حبّ تقویت شود و اشتیاق انسان را برانگیزد، به سوی آن حرکت خواهد کرد. دین نیز که بر پایۀ فطرت بنا شده همین غایت را در دستور کار خود قرار داده و تحقق آن را در قالب یک حکومت واحد جهانی تضمین کرده است.[[24]](#footnote-24)

**انتظار فطری عدالت**

بنا بر آنچه بیان شد، انسان به طور فطری به عدالت اجتماعی حب و گرایش دارد و اگر این حب تقویت شود و اشتیاق انسان­ها را برانگیزد، به سوی عدالت حرکت خواهند کرد و برقراری عدالت اجتماعی به یک آرمان عمومی مبدل خواهد شد و «انتظار عدالت» در فرهنگ عمومی، شأن و جایگاه خود را خواهد یافت. حال، از آنجا که عدالت خداوند پایان­ناپذیر است، درجات عدالت فردی و اجتماعی نیز نامحدود است و انسان به هر درجه­ای از عدالت که دست یابد، می­تواند آرزو و انتظار درجه­ای بالاتر را داشته باشد. به نظر می­رسد که با این مبنا می­توان بیانات مقام معظم رهبری در سال 1384 در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق(ع) را توضیح داد. ایشان در آن بیانات به این مطلب اشاره کردند که ممکن است غیبت تمام شود و ظهور ادامه یابد امّا انتظار رسیدن به مراتب بالاتری از عدالت و تعالی جامعه در همۀ کمالات همچنان وجود داشته باشد. بیانات مقام معظم رهبری چنین است:

" در نگاه تاریخی به اسلام و در تحلیل تاریخی حوادث صدر اسلام، موضوع غدیر –یعنی نصب جانشین- یک ضرورتی بود که اگر آن­چنان که تدبیر شده بود –تدبیر رحمانی و الهی، و تدبیر نبوی- عمل می­شد، بدون تردید مسیر تاریخ بشر عوض می­شد و امروز ما در جایگاه بسیار جلوتری از تاریخ طولانی بشریت قرار داشتیم. این که یک مکتب و نظام فراگیر نیازهای زندگی بشر، به وسیلۀ پیامبر خاتم در جامعه فرصت پیاده شدن پیدا کند، که این خود یک معجزه­ی بزرگ بود، که پیغمبر توانست این نظام فکری و عملی را واقعیت ببخشد و بر روی زمین واقعیت، آن را بنا کند؛ آن هم در دشوارترین جاها، خودِ این که در دشوارترین جاها توانسته این بنا پیاده شود و قرار بگیرد، نشان­دهنده­ی این بود که در همه­ی نقاط زندگی بشر و جغرافیای انسانیِ آن روز دنیا و بعد از آن، این بنا قابل تحقق است. این شکل علمی در مقام عمل، در دشوارترین صورت، پیغمبر توانست تحقق ببخشد. اگر این حادثه اتفاق می­افتاد که حفظ و گسترش کمّی و گسترش کیفی در این موجود خلق شدۀ الهی –یعنی جامعۀ اسلامی نبوی- می­توانست به قدر ده، دوازده نسل، پی­درپی حراست و حفاظت بشود، آن­وقت مسلّم بود که این حرکت در طول تاریخ بشر، شکست­ناپذیر می­ماند. معنایش این نبود که بشر، دوران انتظاری نخواهد داشت و خود در طول این دوازده نسل، به نهایت مطلوب خود خواهد رسید.[[25]](#footnote-25) "

مقام معظم رهبری نزدیک به همین معنا را در یک سخنرانی دیگر به این صورت طرح کرده­اند:

«بشریت دارد همین­طور این راه را طی می­کند تا به اتوبان برسد؛ این اتوبان دوران مهدویت است، دوران ظهور حضرت مهدی (عجل­الله تعالی فرجه) است. این­جور نیست که وقتی به آنجا رسیدیم، یک حرکت دفعی انجام بگیرد و بعد هم تمام بشود؛ نه، آنجا یک مسیر است. درواقع باید گفت زندگی اصلی بشر و حیات مطلوب بشر از آنجا آغاز می­شود و بشریت تازه می­افتد در راهی که این راه یک صراط مستقیم است و او را به مقصد آفرینش می­رساند؛ «بشریت» را می­رساند، نه آحادی از بشریت را، نه افراد را، مجموعه­ها را می­رساند.[[26]](#footnote-26) "( بیانات در دیدار مسئولان و پژوهشگران مؤسسه دارالحدیث، 21/3/93)

در این بیانات، مقام معظم رهبری بر دو نکتۀ مهم مورد نظر ما در این قسمت از مقاله تأکید دارند:

اول اینکه ظهور حضرت مهدی (عجل­الله تعالی فرجه) آغاز یک راه طولانی است که سرانجام آن، کمال بی­نهایت است ولذا می­توان گفت انتها ندارد. این راه که با عشق و شوق پیموده می­شود، همان­طور که قبلاً تبیین شد، چشم­انتظاری رهروان را با خود دارد. و انتظار با ظهور پایان نمی­پذیرد.

دوم اینکه مجموعۀ انسانی، یعنی اجتماع، در کنار افراد و آحاد، خودش موضوعیت دارد، خودش مقصد و غایت دارد و این مجموعۀ انسانی نیز در عصر ظهور به کمال مطلوب و غایت خود که همان «توحید اجتماعی» و «عدالت اجتماعی» است، نائل می­شود.

**نتیجه**

ساختار وجودی نوع انسان دارای یک هدف و غایت قصوایی متناسب با خود است که البته این غایت اعلی سلسله­ای از غایات را به صورت نزولی در طول خود دارد . غایت قصوای انسان وصول و رسیدن به جنت لقاء الهی است و یکی از غایات طولی وی درک حضور حقیقی ولی خداوند و بهره مندی ظاهری و باطنی از ایشان است .

 همین انسان ، از جنبۀ حیات اجتماعی خود نیز یک غایت فطری دارد که عبارت است از زندگی در جامعه­ای عادلانه و با ولایت ولی خدا. همچنین این جامعۀ عادلانۀ تحت ولایت ولی الهی غایت و مطلوب جامعۀ هویت جمعی جامعۀ انسانی نیز هست.

خداوند ساختار وجودی انسان یا همان فطرت وی را به گونه­ای آفریده که برای رسیدن به هر مرتبه­ای از این غایات ، باید ابتدا به آن خودآگاه شود وسپس نسبت به آن حب پیدا کند. آنگاه آن محبوب و مطلوب را بر سایر مطلوبها ترجیح داده و بااراده و تصمیم خود به سوی مطلوب حرکت کند و پیش برود. از آنجا که میان انسان و جامعۀ در حال حرکت و مقصود و محبوب آنها فاصله است ، در این انسان و این جامعه حالتی به نام انتظار پدید می­آید که با تشدید و تضعیف حب به مطلوب و محبوب شدت و ضعف می­پذیرد.

بدین ترتیب در هر انسان و جامعه­ای که ولی الهی و امام عصر خود را شناخته و به این ولی الهی عشق می­ورزد و گام در مسیر وصول نهاده است ، به طور طبیعی و فطری حالت انتظار شکل می­گیرد. از اینجا می­توان دریافت که منتظر قاعد و نشسته اساسا منتظر نیست . زیرا انتظار نتیجۀ عشق به غایت است و اگر عشق در وجود کسی باشد حرکت و رفتن هم خواهد بود.

**منابع**

1. قرآن کریم
2. امام علی (علیه­السلام)، نهج­البلاغه، گردآورنده سید رضی، ترجمه علی شیروانی، انتشارات دارالعلم، چاپ سوم، قم 1383.
3. امام صادق (علیه­السلام)، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه.
4. آمدی، عبدالواحدبن محمد تمیمی، غررالحکم و دررالکلم (کلمات امیرالمؤمنین) با شرح جمال­الدین محمد خوانساری، انتشارات دانشگاه تهران، 1360.
5. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر انسان به انسان، انتشارات اسراء
6. حسینی خامنه­ای، سیدعلی، طرح کلی اندیشه اسلامی، مؤسسه فرهنگی ایمان جهادی، 1394
7. حسینی خامنه­ای، سیدعلی، مجموعه بیانات پیرامون انتظار، دفتر نشر آثار مقام معظم رهبری.
8. خمینی، سیدروح­الله، شرح حدیث شریف جنود عقل و جهل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، 1377.
9. شاه­آبادی، محمدعلی، رشحات البحار، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
10. طباطبایی، علامه سیدمحمدحسین، تفسیر المیزان جلدهای اول و چهارم، انتشارات اسلامیه.
11. طباطبایی، علامه سیدمحمدحسین، انسان از آغاز تا انجام، ترجمه صادق لاریجانی، بوستان کتاب 1388.
12. غفاری، حسین، تشیع، انتشارات حکمت، 1397.
13. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.
14. قمی، علی­بن ابراهیم، التفسیر، دارالکتاب، 1363.
15. کاشانی، فیض، علم الیقین، ترجمه حسین استادولی، انتشارات حکمت، 1379.
16. کلینی، محمدبن یعقوب، الاصول من الکافی، انتشارات اسلامیه.
17. مطهری، مرتضی، فطرت، انتشارات صدرا.
18. مطهری، مرتضی، مقدمه­ای بر جهان­بینی اسلامی، انتشارات صدرا.
19. مطهری، مرتضی، عدل الهی، انتشارات صدرا.

**فطری بودن حقیقت انتظار**

**ماهیت و چیستی فطرت**

**غایت فطری انسان**

**کشش و کوشش**

**فطری بودن دین**

**ورود به مرحلۀ انتظار**

**مراتب انتظار ، به مراتب غایت**

**انتظار دیدار خاتم الانبیاء تا خاتم الاوصیاء**

**چشم انتظاری برای امام عصر (عجل الله تعالی فرجه)**

**فطری بودن بعد اجتماعی انتظار به تبع فطرت اجتماع گرای انسان**

**تناظر میان غایات فرد و جامعه**

**عدالت یکی از غایات فطری جامعه**

**ظهور و رهبری ولی الهی دیگر غایت فطری جامعه**

**انتظارفطری عدالت و ظهور**

**تا بی­نهایت ( انتظار دائمی )**

1. . عضو سازمان پژوهش و برنامه­ریزی و مؤلف کتابهای درسی [↑](#footnote-ref-1)
2. . ازجمله در بیانات ایشان در دیدار اقشار مختلف مردم در سالروز نیمه شعبان، در 06/10/1375 و نیز در سالروز نیمه شعبان در 29/06/1384. [↑](#footnote-ref-2)
3. [↑](#footnote-ref-3)
4. . برگرفته از: الانسان قبل الدنیا فی­الدنیا و بعد الدنیا، از علامه طباطبایی، فطرت از استاد شهید مطهری، تفسیر انسان به انسان از آیت­الله جوادی آملی، رشحات البحار (مقاله الانسان والفطره) از مرحوم آیت­الله شاه­آبادی، شرح حدیث جنود عقل و جهل از حضرت امام خمینی. [↑](#footnote-ref-4)
5. . به عبارت دیگر، گاهی فطرت در معنای عام آن، یعنی نوع خاص خلقت، به­کار می­رود. این معنای از فطرت شامل همۀ مخلوقات می­شود. زیرا هرکدام از آنها خلقت خاص خود را دارند. گاهی نیز فطرت در مقابل طبیعت و غریزه که وجوه مشترک انسان با سایر موجودات هستند به­کار می­رود و بر آن وجه خاص و ویژۀ خلقت انسان دلالت دارد که در این معنا اختصاص به انسان دارد. در حقیقت، در این موارد، منظور، فطرت انسان است که مضاف­الیه آن جهت اختصار حذف شده است. [↑](#footnote-ref-5)
6. . امام خمینی می­فرماید:

«حق تبارک و تعالی با عنایت و رحمت خود، به ید قدرت خود، که طینت آدم اول را مخمّر فرمود، دو فطرت و جبلّت به آن مرحمت نمود: یکی اصلی، دیگری تبعی که این دو فطرت، براق سیر و رفرف عروج اوست به سوی مقصد و مقصود اصلی و آن دو فطرت، اصل و پایۀ جمیع فطریاتی است که در انسان مخمّر است و دیگر فطریات، شاخه­ها و اوراق آن است.

یکی از آن دو فطرت که سمت اصلیت دارد، فطرت عشق به کمال مطلق و خیر و سعادت مطلقه است... و دیگری از آن دو فطرت که سمت فرعیّت و تابعیت دارد، فطرت تنفر از نقص و انزجار از شر و شقاوت است که این مخمّر بالعرض است، و به تبع آن فطرت عشق به کمال، تنفر از نقص نیز مطبوع و مخمّر در انسان است.» (شرح حدیث شریف جنود عقل و جهل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص 76). [↑](#footnote-ref-6)
7. **. علامه طباطبایی (رضوان­الله علیه)، ذیل آیات شریفه 163 تا 167 سورۀ بقره ضمن تبیین حقیقت حب و منشأ آن می­فرماید: «و فیها یستنتج أن الجب تعلّق خاص و انجذاب مخصوص شعوری بین الانسان و بین کماله...**

**و یستنتج من جمیع مامر: اوّلاً أن الجب تعلق وجودی و انجذاب خاص بین العلة المکملة او ما یشبهها و بین المعلول المستکمل أو ما یشبهه. و من هنا کنّا نحب افعالنا لاستکمالنا بها و نحبّ ما یتعلق به افعالنا کغذاء نتغذّی... أو منعم ینعم علینا، او معلم یعلمنا، او هادٍ یهدینا... هذا اقسام من الحبّ بعضنا طبیعیّ و بعضها خیالی و بعضها عقلیّ.**

**ثانیاً ان الجب ذو مراتب مختلفة من الشدة والضعف، فانه رابطة وجودیة والوجود مشکّک فی مراتبه...**

**ثالثاً ان الله سبحانه اهل للحبّ بایّ جهة فرضت فانّه تعالی فی­نفسه موجود ذو کمال غیر متناه و أیّ کمال فرض غیره فهو متناه، والمتناهی متعلّق الوجود بغیر المتناهی و هذا حبُّ ذاتی مستحیل الارتفاع و هو تعالی خالق لنا منعم علینا بنعم غیر متناهیه العدة والمدة فنحبّه کما نحبّ کلَّ منعم لانعامه.**

**رابعاً... ان الله سبحانه یحبّ خلقه لحبّ ذاته و یحب خلقه لقبولهم اِنعامه علیهم و یحبّ خلقَه لقبولهم هدایة.**

**و خامساً أنّ لزوم الشعور والعلم فی مورد الحب انما هو بحسب المصداق** والاّ فالتعلق الوجودی **الذی هو حقیقة الحبّ لا یتوقف علیه من حیث هو.**

**و سادساً یستنتج مما مرّ انّ الحبّ حقیقة ساریة فی الموجودات» (المیزان، چاپ دارالکتب الاسلامیة، ج 1، ص 417)** [↑](#footnote-ref-7)
8. . ثعلبی نیشابوری، الکشف والبیان عن تفسیر القرآن، ج 3، ص 57

رهبر معظم انقلاب اسلامی با استناد به همین حدیث می­فرمایند:

مردم نباید هیچ وقت کینۀ شیطانها و شیطان­صفتان را از دل خود بیرون کنند. نگویید حالا گذشت و تمام شد و چه لزومی دارد که دیگر یادمان بیاوریم. نه، دین ما این است: هل الدین الاّ الحبّ و البغض، دین، عبارت از محبت و کینه است: از یک طرف، محبت به خوبان و خوبی­ها و مظلومان و انسانهایی که مورد جفای شیطانها قرار گرفته­اند و از طرف دیگر بغض و کینه نسبت به شیطانها و موجودات پلید و پلیدی­ها...» (بیانات رهبر معظم انقلاب در 8/6868).

در حدیث دیگری به جای دین، از ایمان یاد شده است:

سألت ابا عبدالله(ع) عن الحب والبغض، أمِنَ الایمان هو؟ فقال: و هل الایمان الاّ الحبّ والبغض؟ ثم تلا هذه الآیه: حبّب الیکم الایمان و زیّنه فی قلوبکم و کرّه الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولائک هم الراشدون. (حجرات، 7) (بحار الانوار، ج 65، ص 63) [↑](#footnote-ref-8)
9. . مقام معظم رهبری در تاریخ 2/3/93: «خود انتظار، دریچۀ فرج است، امیدبخش است، نیروبخش است، از احساس بیهودگی، از احساس ضایع شدن، از نومیدی، از گیج و گمی نسبت به آینده جلوگیری می­کند، امید می­دهد، خط می­دهد. [↑](#footnote-ref-9)
10. . دیوان حافظ [↑](#footnote-ref-10)
11. . ان فی اختلاف اللیل والنهار و ما خلق الله فی السماوات والارض لآیات لقوم یتقون. (یونس، 6)؛ سنریم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبیّن لهم انّه الحق... (فصلت، 53)؛ الحمد لله المتجلّی لخلقه بخلقه (امیر المؤمنین، نهج­البلاغه، خطبه 108)؛ ما رأیت شیئاً الاّ و رأیت الله قبله و بعده و معه (امیرالمؤمنین) (فیض کاشانی، علم الیقین، ج 1، ص 49) [↑](#footnote-ref-11)
12. . این مقام و منزلت در مواضع مختلفی توسط رسول خدا و ائمه اطهار (صلوات الله علیهم) بدان تصریح شده و با تعابیری مانند: امینان سرّ خداوند، ولات امر الهی، معادن کلمات او، ارکان توحید، خزّان علم خداوند، پیشوایان امم، ابواب ایمان، معادن حکمت الهی، کاملان در محبت خداوند، برگزیدگان از جانب او و طاهر از هر آلودگی از آن یاد شده است (دعای هر روز ماه رجب، زیارت جامعۀ کبیره، زیارت ندبه و دعای ندبه). [↑](#footnote-ref-12)
13. . امام سجاد(ع)، مناجات خمس عشره، مناجات المحبین (مفاتیح الجنان) [↑](#footnote-ref-13)
14. . استاد شهید مطهری می­گویند: زندگی انسان که اجتماعی است، به معنی این است که «ماهیت اجتماعی» دارد: از طرفی نیازها، بهره­ها و برخورداری­ها، کارها و فعالیت­ها، ماهیت اجتماعی دارد و جز با تقسیم کارها و تقسیم بهره­ها و تقسیم رفع نیازمندی­ها در داخل یک سلسله سنن و نظامات معتبر نیست؛ از طرف دیگر نوعی اندیشه­ها، خلق و خوی­ها بر عموم حکومت می­کند که به آنها وحدت و یگانگی می­بخشد؛ و به تعبیر دیگر، جامعه عبارت است از مجموعه­ای از انسانها که در جبر یک سلسله نیازها و تحت نفوذ یک سلسله عقیده­ها و ایده­ها و آرمانها در یکدیگر ادغام شده و در یک زندگی مشترک غوطه­ورند. (مجموعه آثار، ج 2، 321) [↑](#footnote-ref-14)
15. . علامه طباطبایی، المیزان، ج1، ص 382 و ج 4 ص 102- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج 2، ص 335 تا 343. [↑](#footnote-ref-15)
16. . علامه طباطبایی، المیزان، چاپ اسلامیه، ج 1، ص 382 تا 384. ایشان با استفاده از اصل فطرت که هم فرد و هم جامعه را شامل می­شود، یک استدلال عقلی برای تشکیل جامعۀ عادلانۀ جهانی نیز ارائه می­دهد که ترجمۀ آن به شرح زیر است: «نوع انسان به حکم فطرتی که در او به ودیعه نهاده شده است، طالب کمال و سعادت حقیقی خود، یعنی استیلا بر عامی­ترین مراتب زندگی مادی و معنوی به صورت اجتماعی می­باشد و روزی به آن خواهد رسید. اسلام که دین توحید است، برنامۀ چنین سعادتی است. انحرافاتی که در طیّ پیمودن این راه طولانی نصیب انسان می­گردد، نباید به حساب بطلان فطرت انسانی و مرگ آن گذاشته شود. همواره حاکم اصلی بر انسان همان حکم فطرت است و بس؛ انحرافات و اشتباهات از نوع خطای در تطبیق است. آن غایت و کمالی که انسان به حکم فطرت بی­قرار کمالجوی خود آن را جست­وجو می­کند، روزی –دیریازود- به آن خواهد رسید. آیات سورۀ روم، از آیۀ 30 که با جملۀ **«فاقم وجهک للدین حنیفاً فطرةالله التی فطرالناس علیها»** آغاز می­شود و با جملۀ «لعلهم یرجعون» پایان می­یابد، همین معنی را می­رساند که حکم فطرت در نهایت امر تخاّف­ناپذیر است و انسان پس از یک سلسله چپ و راست رفتن­ها و تجربه­ها راه خویش را می­یابد و آن را رها نمی­کند. به سخن آن عدّه نباید گوش فرا داد که اسلام را همانند یک مرحله از فرهنگ بشری که رسالت خود را انجام داده و به تاریخ تعلق دارد، می­نگرند. اسلام، به آن معنی که ما می­شناسیم و بحث می­کنیم، عبارت است از انسان در کمال نهایی خودش که به ضرورت ناموس خلقت روزی به آن خواهد رسید. (ترجمه شده از متن عربی المیزان ج4، ص 132 و 133) [↑](#footnote-ref-16)
17. . قیل لامیرالمؤمنین: صف لنا العاقل. فقال: هوالذی یضع الشیء مواضعه» فقیل صف لنا الجاهل. فقال: قد فعلت (نهج­البلاغه، کلام 235)

امام صادق(ع) فرمود: **«العاقل من کان ذلولاً عند اجابة الحق...»** (مصباح الشریعه، ج1، ص 103)

امام کاظم (ع) به هشام فرمود: «ان لقمان قال لابنه: تواضع للحق تکن أعقل الناس و انّ الکیّس لدی الحق یسیر.» (همان، ص 25) [↑](#footnote-ref-17)
18. . بالعدل قامت السماوات والارض (پیامبر اکرم، به نقل از مجموعه آثار استاد مطهری، ج 1، ص 79) [↑](#footnote-ref-18)
19. . امیرالمؤمنین می­فرماید: العدل یضع الامور مواضعها (نهج­البلاغه، حکمت 437) [↑](#footnote-ref-19)
20. . امیرالمؤمنین می­فرماید: العدل اساسٌ به قوام العالم. [↑](#footnote-ref-20)
21. . **غایة العدل ان یعدل المرو فی نفسه** (غررالحکم و دررالکلم، چاپ دانشگاه تهران، ج 4، ص 372). [↑](#footnote-ref-21)
22. . سورۀ حدید، آیه 25. [↑](#footnote-ref-22)
23. . امیرالمؤمنین می­فرماید: العدل **حیاة الاحکام** (غررالحکم و درر الکلم، چاپ دانشگاه تهران، ج 1، ص 104) استاد مطهری می­فرماید: «در قرآن کریم، از توحید گرفته تا معاد و از نبوت گرفته تا امامت و زعامت و از آرمانهای فردی گرفته تا هدفهای اجتماعی، همه بر محور عدل استوار شده است. عدل قرآن هم­دوش توحید، رکن معاد، هدف تشریع نبوت، فلسفۀ زعامت و امامت، معیار کمال فرد و مقیاس سلامت اجتماع است. عدل قرآن، تا آنجا که به توحید یا معاد مربوط می­شود، یک «مقیاس» و «معیار» قانون­شناسی است، و به عبارت دیگر جای پایی است برای عقل که در ردیف کتاب و سنت قرار گیرد و جزء منابع فقه و استنباط به­شمار آید؛ آنجا که به امامت و رهبری مربوط می­شود، یک شایستگی است، آنجا که پای اخلاق به میان آید، آرمانی انسانی است و آن­جا که به اجتماع کشیده می­شود، یک «مسئولیت» است.» (مجموعه آثار، ج 1، ص 61). [↑](#footnote-ref-23)
24. . مقام معظم رهبری در بیانات خود در 3/6/7 بر همین نکته تأکید می­کنند که: «در تمام آثار دینی که شما نگاه کنید، هدف و غایت برای حرکت جامعۀ اسلامی، تشکیل جامعۀ عادلانه است. راجع به امام زمان(عجل­الله تعالی فرجه) این همه اثر هست و در اغلب اینها گفته می­شود که آن بزرگوار تشریف بیاورند تا اینکه جهان را پر از عدل و داد کنند. بیش از آنکه گفته شده «پر از دین حق کنند»، گفته شده «پر از عدالت کنند». [↑](#footnote-ref-24)
25. . بیانات کامل ایشان چنین است: "یک مطلب راجع به غدیر عرض کنیم. مسأله­ی غدیر، صرفاً یک مسأله­ای که ما جمع شیعه به آن اعتقاد داریم و یک عده از مسلمان­ها هم به آن اعتقاد ندارند، این نیست.. در نگاه تاریخی به اسلام و در تحلیل تاریخی حوادث صدر اسلام، موضوع غدیر –یعنی نصب جانشین- یک ضرورتی بود که اگر آن­چنان که تدبیر شده بود –تدبیر رحمانی و الهی، و تدبیر نبوی- عمل می­شد، بدون تردید مسیر تاریخ بشر عوض می­شد و امروز ما در جایگاه بسیار جلوتری از تاریخ طولانی بشریت قرار داشتیم. این که یک مکتب و نظام فراگیر نیازهای زندگی بشر، به وسیلۀ پیامبر خاتم در جامعه فرصت پیاده شدن پیدا کند، که این خود یک معجزه­ی بزرگ بود، که پیغمبر توانست این نظام فکری و عملی را واقعیت ببخشد و بر روی زمین واقعیت، آن را بنا کند؛ آن هم در دشوارترین جاها، خودِ این که در دشوارترین جاها توانسته این بنا پیاده شود و قرار بگیرد، نشان­دهنده­ی این بود که در همه­ی نقاط زندگی بشر و جغرافیای انسانیِ آن روز دنیا و بعد از آن، این بنا قابل تحقق است. این شکل علمی در مقام عمل، در دشوارترین صورت، پیغمبر توانست تحقق ببخشد. اگر این حادثه اتفاق می­افتاد که حفظ و گسترش کمّی و گسترش کیفی در این موجود خلق شدۀ الهی –یعنی جامعۀ اسلامی نبوی- می­توانست به قدر ده، دوازده نسل، پی­درپی حراست و حفاظت بشود، آن­وقت مسلّم بود که این حرکت در طول تاریخ بشر، شکست­ناپذیر می­ماند. معنایش این نبود که بشر، دوران انتظاری نخواهد داشت و خود در طول این دوازده نسل، به نهایت مطلوب خود خواهد رسید. اگر آن­طوری که پیغمبر معین کرده بود، امیرالمؤمنین، بعد امام حسن، بعد امام حسین، بعد ائمه­ی دیگر، یکی پس از دیگری می­آمدند، باز به گمان بیشتر، بشر نیاز به یک دوران انتظار داشت تا بتواند آن جامعه­ی آرمانی را تحقق ببخشد. اما در آن صورت اگر این تعاقب معصومین، این دست­های امین و کارآمد، می­توانستند این حادثه­ی ایجادشده­ی در واقعیت را حفظ کنند، آن وقت مسیر بشر، مسیر دیگری می­شد

امروز بشر عیناً همان نیازهایی را دارد که پنج هزار سال پیش، این نیازها را داشت؛ نیازهای اصولی بشر، هیچ تفاوتی نکرده است. آن روز هم بشر از نفوذ قدرت­های ستمگر رنج می­برد؛ امروز هم شما –شماها چشمتان باز است- اگر دنیا را از نفوذ قدرت­های ستمگر و ویرانگر نگاه کنید، خواهید دید که بشر دارد رنج می­برد. آن روز هم نیاز بزرگ بشر عدالت بود و برترین رنج او بی­عدالتی؛ امروز هم شما نگاه کنید، در دنیا بزرگترین مشکل بشر، بی­عدالتی است. خطاست اگر خیال کنیم که این آزادی فردی –که لیبرال دمکراسی غرب به بشر هدیه داده- این نیاز بشر بوده که قبلاً نبوده؛ چرا؛ به این شکل­هایی که امروز آزادیهای فردی هست، در بسیاری از دوره­های تاریخ و در بسیاری از مناطق تاریخ وجود داشته است. همین محدودیت­هایی که امروز به شکل پنهان اراده­ی انسان­ها را به زنجیر می­کشند، اینها یک روز به صورت آشکار بوده است. این تور احاطه­کننده­ی بر اراده، حرکت و حیات انسان، امروز ریزتر بافته شده، از خیوط و نخ­های باریکتری استفاده شده و با مهارت بیشتری به آب انداخته می­شود. آن روز این مهارت­ها نبود؛ اما آشکارتر و قلدرمآبانه­تر بود. پس نیازهای بشر تفاوتی نکرده است. اگر آن دست به دست شدن امانت نبوی و گسترش کمّی و کیفی متناسب و درست، انجام می­گرفت، امروز بشر این نیازها را گذرانده بود (نیازهای فراوان دیگری ممکن بود برای بشر پیش بیاید که امروز ما آن نیازها را حتی نمی­شناسیم) آن نیازها ممکن بود باشد؛ اما دیگر این­قدر ابتدایی نبود. امروز ما و جامعه­ی بشری، همچنان در دوران نیازهای ابتدایی بشری قرار داریم. در دنیا گرسنگی هست، تبعیض هست –کم هم نیست؛ بلکه گسترده است، به یک­ جا هم تعلق ندارد؛ بلکه همه جا هست- زورگویی هست، ولایت نابحق انسان­ها بر انسان­ها هست؛ همان چیزهایی که چهار هزار سال پیش، دوهزار سال پیش به شکل­های دیگری وجود داشته است. امروز هم بشر گرفتار همین چیزهاست و فقط رنگ­ها عوض شده است. «غدیر» شروع آن روندی بود که می­توانست بشر را از این مرحله خارج کند و به یک مرحله­ی دیگری وارد کند. آن­وقت نیازهای لطیف­تر و برتری، و خواهش­ها و عشق­های به­مراتب بالاتری، چالش اصلی بشر را تشکیل می­داد. راه پیشرفت بشر که بسته نیست! ممکن است هزارها سال یا میلیون­ها سال دیگر بشریت عمر کند؛ هرچه عمر کند، پیوسته پیشرفت خواهد داشت. منتها امروز پایه­های اصلی خراب است؛ این پایه­ها را پیغمبر اسلام بنیانگذاری کرد و برای حفاظت از آن، مسأله­ی وصایت و نیابت را قرار داد؛ اما تخلّف شد. اگر تخلّف نمی­شد، چیز دیگری پیش می­آمد. «غدیر» این است. در طول دوران دویست و پنجاه ساله­ی زندگی ائمه (علیهم­السلام) –که عمر دوران ظهور ائمه از بعد از رحلت پیغمبر تا زمان وفات حضرت عسکری، دویست و پنجاه سال است- هر وقت ائمه توانسته­اند و خودشان را آماده کرده­اند تا این­که به همان مسیری که پیغمبر پیش­بینی کرده بود، برگردند؛ اما خوب، نشده است دیگر. حالا ماها در این برهه­ی از زمان، به میدان آمده­ایم و همّتی هست به فضل و توفیق الهی و ان­شاءالله که به بهترین وجهی ادامه پیدا کند. (29/10/1384- در دیدار با اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق علیه­السلام) [↑](#footnote-ref-25)
26. [↑](#footnote-ref-26)